

بار منت و خفت و عبودیتش روند. پس خیزش‌هایی را بر ضد خلفای مسلمان پی‌ریزی کردند. از اواخر روزگار امویان، نهضت‌های ملی و سیاسی و مذهبی هر روز به نام و رسمی جان می‌گرفت و بر شدتش افزوده می‌شد. هدف این جنبش‌ها برانداختن نظام قدرت، دولت، کبریا و سیادت عرب بود و موفقیت عظیم از آن خیزش‌ها به دست آمد.

مقابله ایرانیان با اعراب در آن هنگام از سه مجرای جداگانه آغاز شد: یکی قیام‌های نظامی و سیاسی، دیگری قیام‌های مذهبی که با مقاومت سخت دستگاه‌های خلافت روبرو شد، سومی مبارزه فرهنگی که توسط شعوبه انجام می‌گرفت. افراد این فرقه در مرحله نخست دم‌از‌تساوی‌نژادی خویش با عرب می‌زدند، ولی بعداً خودشان مدعی برتری بر اعراب شدند و در این زمینه کتاب‌های متعددی نوشتند. شعوبه از اوایل سده دوم تا سده چهارم هجری همچنان به مبارزه خود ادامه دادند. حتی موفق شدند گروهی زرتشتیان را به اسلام آسانتر سازند، اگرچه اعراب با هر چه از این دین بود یا بدان ارتباط داشت تبری جسته و حرام و نجس پنداشتند و محسوس و کفر می‌انگاشتند.

ادوارد براون در «تاریخ ادبیات ایران» نوشته است: وجه مشترک همه این فرقه‌های که با نام قدریه و شعوبیه و معتزله و اخوان الصفا که توسط ایرانیان پا گرفتند، اعتراض مداوم و عمیق شعور و اصالت انسانی به تبعیض‌های جابرانه‌ای بود که تعلیمات تعصب آمیز بنام مذهب بر آنان تحمیل می‌کردند. ملک الشعراء بهار در کتاب سبک‌شناسی می‌نویسد: «یکی از عوامل بزرگ احیای زبان پارسی و به وجود آمدن زمینه تدوین شاهنامه و امثال آن در خراسان، تأثیر نهضت شعوبیه و آزاد مردان ایرانی بوده است. این نهضت با وجود اینکه گاهی به بیراهه رفت اما در کل باعث یک رنگ شدن ملت شد».

می‌دانیم که شعوبیان برای عرب‌ها در نژاد و فرهنگ پشیزی ارزش و اعتبار قائل نبودند و به حکم اسناد و قراین تاریخی و فرهنگی، از هر جهت خود را برتر از عرب می‌دانستند و این واکنشی سخت و متناسب بود به طرز رفتار و نگرش و سخنان تازیان در ممالک مفتوحه در ارض و مرز ایرانیان. کار برتری‌جویی عرب و تحقیر عجم به جایی رسیده بود که امویان غیر عرب و از جمله ایرانیان را موالی می‌خواندند، پس قوم را خشم و عصبانیت فراگرفت و به دو شیوه بر علیه اعراب کوشیدند و جنگیدند. اعراب با ایرانیان / عجمیان حتی بعد از

ایمان آوردن به اسلام به عنوان انسان‌های درجه دوم بر خورد می‌کردند. حتی در بصره مسجد موالی که تازه مسلمانان بودند از دیگران جدا بود. امویها با استناد به احادیث مجعول زبان ایرانیان را تحقیر می‌کردند. مقدسی در احسن التقاسیم نوشته است: «مبغوض‌ترین زبانها در نزد خدا زبان فارسی است و زبان خوزستان زبان شیطان است و زبان اهل جهنم زبان بخارایی و زبان اهل جنت زبان عربی است.» تعصب امویها به حدی بود که قتیبه بن مسلم والی خراسان، علیه کسانی که خط خوارزمی می‌نوشتند و سنت علمی سرزمین خود را می‌شناختند با شدت عمل برخورد می‌کرد.

نمونه‌ای دیگر از منابع عربی را ذکر می‌کنم: جاحظ، نویسنده عرب، آورده است: «به عبید کلابی که مردی فقیر بود گفتم: میل داری هجین باشی (هجین = کسی که پدرش عرب و مادرش از نژاد دیگر باشد) و در مقابل هزار جریب از آن تو باشی؟ عبید گفت: هرگز زیر بار این پستی نمی‌روم! گفتم: امیرالمؤمنین هجین و کنیز زاده بود. گفت: خدا رسوا کند کسی را اطاعت این خلیفه کند.» (نگاه کنید به: مرتضی‌راوندی؛ تاریخ اجتماعی ایران، پوشینه دوم، صفحه‌های ۱۲۰ و ۱۲۱) بازتاب این رفتارها روشن بود. ایرانیان نیز بپا خواستند و در مقابل دستگاه جاعل و تبلیغاتی عربی، به جعل احادیث و نقل روایات در برتری ذاتی عجم بر عرب پرداختند. به تدریج روح مناقشه و جدل، رنگ تاریخنگاری و ادبیات و برهان گرفت و متونی از هر دو جانب، خاصه از قلم و فکر شعوبیان تحریر و منتشر شد. تأثیر این نهضت علمی و قلمی بر ایرانیان برقرار ماند و روح مستقل ایشان را دوباره پایدار ساخت. طی قرون اولیه، طبقه‌ای از دانشمندان ایرانی با زبان عربی آشنایی کامل پیدا کردند و دین و فرهنگ اسلامی را بهتر از هر کس در جهان اسلام فرا گرفتند. این کشاکش دوران‌ساز بین عرب و عجم بدین ترتیب



دین و مذهب در تاریخ

بخش پنجم

چکیده‌ای درباره شعوبیه

اشاره: بر اساس توالی مطالب باید در این بخش به احوال و آثار سید حیدر املی بیردازیم، اما پیش از آن به عقب باز می‌گردیم تاریخ‌نگارش و جهت‌گیری دینی ایرانیان را از جهت تاریخی بفهمیم. از این رو، در این بخش اجمالی برای آشنایی با نهضت‌های شعوبی و اهمیت آن در تاریخ قرون اولیه اسلامی می‌آوریم. تمایز مذهبی ایرانیان، با فهم همین بستر تاریخی میسر است. پس از آن نمونه‌ای از جدلهای متقدم و متاخر علمای شیعه را خواهیم آورد که نشان دهنده گفت‌وگو پر شور اقلیت شیعی در برابر فقه و کلام اهل سنت و جماعت است. این دو اثر عبارتند از: کتاب **النقض** اثر عبدالجلیل قزوینی و «مجالس المؤمنین» قاضی نور الله شوشتری. در بخش بعد، به معرفی سید حیدر و کتب و نظر آتش می‌پردازیم و سپس بحث درباره روضه الشهدای کاشفی را به تفصیل آغاز می‌کنیم.

در لغتنامه دهخدا به نقل از صاحب فرهنگ نظام نوشته که این کلمه برگرفته است از نام صحابه‌ی ایرانی پیامبر اسلام یعنی سلمان با میم مفعولی عربی که مردم ایران برای تفاخر به مسلمین عرب که آن‌ها را «موالی» (بنده‌ی آزاد شده) می‌خوانده‌اند ساخته بودند. این همان است که سنایی گوید: «مسلمانی ز سلمان جوی و درددین ز بیدردان». دکتر آذرتاش آذرنوش در کتاب مهم خود به نام «چالش میان فارسی و عربی» (تهران / نشر نی) اشاره می‌کند که در بعضی متون مربوطه عرب آمده است که پیامبر اسلام به هنگام خوشامدگویی به سلمان فارسی‌گاز اصطلاحات زبان پهلوی استفاده می‌کرده‌اند که این نشانه‌ی علاقه‌ی ایشان به سلمان بوده است.

شعوبیه:

شعوبیه نام نخله‌ای بود که از اواخر دولت اموی (اوایل قرن دوم ه ق) ظهور یافت و به برانداختن بنی‌امیه، بر کشیدن بنی‌عباس و استقلال سیاسی ایرانیان انجامید. اما در حقیقت شعوبیه عنوانی بود بر نهضت برخی ایرانیان برای رهایی از بند اعراب و ستم و تحقیر امویان. شعوبیان برای جلوگیری از عربیت (عرب‌زدگی / عرب‌گرایی) و از دست دادن هویت قومی، بر ضد خلفای مذکور شورش کردند و پیروز شدند. آنان در یک قیام سخت و چندوجهی، با شمشیر و قلم کوششی بزرگ را آغاز کردند و به حکومت اعراب و خلفای اموی پایان دادند. نهال جنبش از خراسان بزرگ کاشته شد. اینان در پی راهی برای پاسخگویی ستمهای حجاج و قتیبه و مهلب و دیگر ستمگران عرب بودند.

ایرانیان در برابر استحاله فرهنگی و معنوی و زبانی بسیار حساس بودند، اعراب را در جایگاهی نمی‌دیدند که بدان پیوسته و باز دست دادن هویت ملی خویش، زیر

هستی و چیستی تشیع

برای ورود به بحث اصلی که مناسبات شیعی و شناخت دو گرایش اصلی در تاریخ امامیه محسوب می‌شود باید تاریخ و متون و منابع مربوط بدان را زیر و رو کنیم. البته این تاریخ



سید مسعود روضی

دیرپا و سرشار از حوادث، در سهای بزرگی برای خواننده امروز در خود نهان داشته و عبرت و فهم ما را متوجه دقایق پرشماری خواهد کرد که نباید مورد غفلت قرار گیرد. شیعیان البته شاخه‌های متعدد دارند که در کتب ملل و نحل، عقاید و ممیزه‌های هر کدام بیان شده است. اما به طور کلی دو گرایش امامیه و اسماعیلیه از منابع و قوت و هواداران بیشتری برخوردار بوده‌اند. اسماعیلیه از همان اوایل و در قرن پنجم به دو شاخه مستعلیان و نزاریان تقسیم شد. اما شیعه دوازده امامی یا جعفری، با انسجام و پایداری افزون‌تر به حیات خود ادامه داد.

اما بن مایه دیگری هم در جریان تاریخی مذکور وجود داشت که عبارت است از شعوبیه و خیزش ملی ایرانیان بر علیه عصبیت قیابلی و نژادپرستانه اعراب! ابتدا به جستاری از تاریخ بیهقی بنگریم و توضیحی درباره صفت مسلم و مسلمان:

«گفت یا عبدالله تو را چه رسید؟ گفتم زندگانی امیرالمؤمنین دراز باد، امروز آن چه بر روی من رسید در عمر خویش یاد ندارم. در یفا مسلمینا که از پلیدی نامسلمانی این‌ها باید کشید!» (تاریخ بیهقی / علی اکبر فیاض / ص ۲۱۹) این سخن را بیهقی از قول قاضی القضاة عرب در دیدار با خلیفه المعتمد درباره افشین اشروسی می‌گوید که با جنگ و نیرنگ، بابک خرم دین را دستگیر کرده و با خورای بسیار نزد وی آورده و تقاضا کرده بود خلیفه یکی از نزدیکان را حکم قتل دهد. سخن خلیفه به افشین نیز جالب و عبرت آموز است که بیهقی آورده: «هر کسی آن کند که از اصل و گوهر وی سزد، و عجم عرب را چون دوست دارد با آن چه بدیشان رسیده است از شمشیر و نیزه‌ی ایشان؟» (بیهقی / ص ۲۲۰)

ایرانیان در راه استقلال و اعتلای هویت خود، رنج بسیار کشیده و تلخی زیادی چشیده‌اند. اما به قول رومن گیر شمن: «ملت ایران در برابر همه تهاجمات مقدونیه، عرب، مغول، ترک نه تنها توانست نیروی ادامه زندگی خویش را حفظ کند بلکه همچنین توانست این عناصر خارجی را ایرانی سازد، این ملت در طی تاریخ متمادی خویش نیروی حیاتی خارق‌العاده‌ای نشان داده است. (ایران از آغاز تا اسلام، ص ۴۰۱)

مسئله بسیار دامنه‌دار است و باید تواریخ شعوبیه و نهضت‌های ملی ایرانیان بر ضد اعراب را در قرون اولیه خوانند تا ابعاد نژادگرایی مهاجمان و رفتار ظالمانه آنها قدری روشن شود. مقاومت رومی و فرهنگی و مذهبی ایرانیان و مدافعه از آل و بیت پیامبر که در برابر امویان و عباسیان مظلوم واقع شدند، از همین منظر قابل توجه و بررسی است. به نوشته علامه دهخدا در باره کلمه «مسلمان»: «این کلمه را ایرانیان از ماده‌ی (سلم) ساخته‌اند به معنی مسلم». در همانجا از قول محمد قزوینی در یادداشت‌های خود با استناد به کتاب معتبر «العقد الفرید» می‌نویسد: «به احتمال بسیار بسیار قوی، بلکه به نحو قطع و یقین منشاء کلمه‌ی مسلمان همین بوده است (که صاحب عقد الفرید گفته است) یعنی «مسلمان» کلمه‌ی (تهجین) بوده است که عرب‌ها بر عجم‌های اسلام آورده اطلاق می‌کرده‌اند و به تدریج تنها مفهوم مسلم آن - بدون جنبه‌ی تهجین و تحقیر آن - باقی مانده است.» (یادداشت‌های قزوینی / جلد هفتم / صفحه ۸۷) و «تهجین» به معنی «زشت و معیوب نشان دادن است در قاموسهای عربی. به عبارت دیگر به استناد این متن کلاسیک و مرجع عربی، مسلمان تنها به ایرانیان اطلاق می‌شده و جعل و این کلمه در زبان عربی (همراه با علامت جمع فارسی) برای جداسازی عربها و ایرانیان بوده است؛ مسلم و مسلمان در جامعه‌ی اسلامی آن روز، همان عرب و عجم بوده است. از اینجا می‌توان دانست که چرا نامسلمان» یک ناسازی بسیار زنده و سنگین بوده است! در لغت نامه دهخدا در مدخل «نامسلمانی» صفات نامسلمان را چنین بر شمرده است: «بی‌رحمی، بی‌انصافی، سنگدلی، قساوت، سخت‌دلی، مروت و انصاف نداشتن»